

داستان مونغه قآن بن تولوی خان بن چینگیز خان و آن بر سه قسم است

قسم اول

در تقریر نسب او و شرح و تفصیلِ خواتین و شعب فرزندان
او که تا غایت منشعب گشته اند و صورت او و جدول شعب فرزندان. ۵

قسم دوم:

در حکایت جلوس او و صورت تخت و خواتین و شهزادگان و
امرا در حال جلوس او بر سریرِ خانی و تاریخ و حکایات زمان
پادشاهی او و ذکر مصافها که داده و فتحها که [او را] میسر شده.

قسم سوم:

در سیر و اخلاق پسندیده او و بیلگها و مثلها و حکمهای نیکو
که کرده و گفته و حکایات و حوادث که در عهد او واقع گشته از
آنچه در دو قسم سابق داخل نشده و نامرتب از هرجا معلوم شده. ۱۰

قسم اول در تقریر نسب او و شرح و تفصیل خواتین و
 شعب فرزندان [او] که تا غایت [وقت] منشعب گشته اند
 و صورت او و خاتونش و جدول شعب فرزندان

۵ مُنْگَکَه قَاآن پسر مهتر تُولُوی خان بود از خاتون بزرگترین او
 سُوْرَقْتَنی بیکِی دختر جَاءَ گَمْبُو برادر اُوْنْگَ خان پادشاه کِرَایت در
 وجود آمده، و خواتین و قومایان بسیار داشت؛ و خاتون بزرگترین
 او قُوْتُوْقَتی خاتون بود دختر اُولْدائی پسر بُوْتُوکُوْرگان از استخوان
 اِپْکیرَاس که داماد چپَنگْگِیز خان بود؛ و از این خاتون دو پسر
 داشته: بزرگترین بَالْتُو و کوچکین اُوْرُنْگَتاش؛ و اُوْرُنْگَتاش را دو
 ۱۰ پسر بوده: مهتر سَارْبان و کِهتر [کُونْچَاک]؛ و هر دو در جوانی
 نماندند، و ایشان را فرزند نبوده. و سَارْبان با نُوْمُوْغان به لشکر
 دَارْسُو آمده بود و با شیرکِی متفق شده و نُوْمُوْغان را گرفته پیش
 [مُونْگَکَه تِیمور] برده اند و آنجا وفات یافت و شیرکِی را به حدود
 سواحل و گرمسیر فرستاده تا آنجا نماند.

۱۵ و هم از این خاتون دختری داشته نام او بایالون، و او را به
 پسر چاؤقُوْرچین فرنگ داده که برادر هُوْلْدائی بود و هُوْلْدائی پدر
 مادر این دختر. و خاتونی دیگر بزرگ داشته نام او اُوْغول قُویمپش
 از استخوان اُویرات، و اُوْرُوْغ قُوْتُوْقَه بیکِی که برادران اُولجائی
 خاتون بوده اند؛ و این خاتون بغایت حاکمه بود و در اول نامزد
 ۲۰ تُولُوی خان بود، بدین سبب برادران شوهر خود قُوْبیلای قَاآن و

هُوَلَاگُوخان را فرزند می‌گفت و ایشان از او ترسیدندی؛ و از این خاتون پسر نداشت، دو دختر داشته نام بزرگترین شیرپین و از آن خردتر بیجیقه، و کرونان نیز گفته‌اند. شیرین را به [چوچمتای] پسر تَایچُو کُورگان داده بود؛ و تَایچُو دختر کوچکین [چینگگیزخان آلتالون] داشته و از استخوان / [اُولقُونوت] بود. و چون شیرین ۵
 نماند بیجیقه را هم به او دادند؛ و دو قومی معتبر داشته: یکی بایاؤچین نام از قوم بایاؤت، و از او یک پسر داشت نام او شیرکی، و این شیرکی را دو پسر دیگر است: تَورَایمُور و تَوقان تَیمور؛ و تَوقان تَیمور پسری داشت اُولوس بوقا نام پیش قآن می‌بود و سبب گرفتن بایاؤچین آن بود که پدرش زه کمانی از ۱۰
 قوزچی خانه بدزدید و در ساق موزه او بیافتند و بدان گناه او را به یاسا می‌رسانیدند. مونتگه قآن فرمود تا دختر او را حاضر کردند، و در نظرش آمد و او را برگرفت. و دیگر قومه را نام او کویی تَنی بود از استخوان ایلچینگین، و از او پسری داشته نام او: آسوتای، و با آریغ بوکا یکی شد و با قوبیلای قآن مخالفت نمود؛ ۱۵
 و این آسوتای را چهار پسر بوده: مهتر: اُولجائی، دوم: هولاچو، سوم: هنتوم، چهارم: اُولجائی بوقا؛ و این هر چهار پسر در حضرت قآن می‌بودند و احوال ایشان مشروح معلوم نشده؛ و جدول شعب فرزندان مذکور بر این نمط است که اثبات می‌یابد. / 373

قسم دوم از داستان مُنْگَکَه قَاآن در ذکر جلوس او و صورت
تخت و خواتین و شهزادگان و تاریخ و حکایات و فتحها
که او را میسر شده است.

ذکر سبب انتقال [قَاآنی به] مُنْگَکَه قَاآن و مقدمه جلوس
او بر تخت پادشاهی

۵

سبب انتقال [قَاآنی] به سعی جمیل مادر او سُورَقَقْتَنی
بیکی به طریق کفایت

چون گُیوُک خان درگذشت، دیگر باره اضطراب به امور مملکت
راه یافت و مصالح ممالک را خاتون او اُغول قَیمِش با ارکان دولت
۱۰ می ساخت، و پیش از آن در وقتی که اُوگِتائی قَاآن به جنگ ولایت
ختای برنشسته بود، تُولوئی خان را واقعه ناگزیر برسد. قَاآن از
سوز فراق او همواره نالان می بود و چون مست شدی بسیار
بگریستی و گفתי از فراق برادر بسیار دلتنگ می شوم، بدان سبب
مستی را اختیار می کنم تا مگر دمی آن نایره ساکن تر گردد. و از
۱۵ غایت دلبستگی که به احوال فرزندان او داشت فرمود که مصالح
اُولوس و تدبیر لشکر او به رای خاتون بزرگش که عاقله جهان است
سُورَقَقْتَنی بیکی مفوض باشد، و پسران و لشکر در فرمان او. و
سُورَقَقْتَنی بیکی در اهتمام و مراعات فرزندان و ترتیب مهمات
ایشان و از آن لشکر و اُولوس ضبطی بنیاد نهاد که مقدور هیچ
۲۰ کلاه داری نتواند بود.

و قآن در کلیات امور و مصالح مملکت با او کینگاچ کردی و از صوابدید او در نگذشتی و تغییر و تبدیل به سخن او راه ندادی؛ و متعلقان او به حمایت و احترام ممتاز بودند، و در هیچ بولنآق از ایشان چیزی که خلاف یاسای قدیم و حدیث باشد صادر نشد؛ و به وقت جلوس هر پادشاهی تمامت شهزادگان از ۵ افعال خویش در مقام خجالت می‌بودند الا [سورققتنی] بیکی و پسرانِ بزرگوار او؛ و این معنی از غایت کفایت و کمال عقل و کیاست و نظر در عواقب امور تواند بود. و از وقت وفات یکّه‌نویان باز همواره به انفاذ تُحَف و هدایا رعایت جوانب عشایر و اقارب به تقدیم رسانیده بود و به بذل و اصطناع عساکر و اجانب را ۱۰ مطیع و هواخواه گردانیده، چنانکه بعد از گُیوک‌خان اکثر خلق بر تفویض خانیت به پسرِ مهتر او مُنْگْکَه‌قَاآن متفق‌الکلمه شدند و بر این جمله محافظت جوانب می‌کرد تا وقتی که ایزد تعالی جل جلاله بواسطه کاردانی و کفایت او عروس مملکت را در کنار مُنْگْکَه‌قَاآن نشانَد.

۱۵

و هرچند متابع و مقوی ملّت عیسوی بود، در اظهار شعار شرع مصطفوی بغایت کوشیدی و صدقه و عطا در حقّ ائمه و مشایخ اسلام مبذول داشتی و مصدّق این معنی آنکه هزار بالشِ نقره بداد تا در بخارا مدرسه سازند؛ و شیخ‌الاسلام سیف‌الدّین باخرزی قَدَسَ اللّهُ رُوحَهُ الْعَزِیزَ مدبّر و متولّی آن کار خیر باشد؛ و ۲۰ فرمود تا دیهها خریدند و بر آن وقف کرد، و مدرّسان و طالب علمان را بنشانَد و دائماً صدقات به اطراف و نواحی فرستادی و اموال بر مساکین و فقرای اسلام نفقه‌کردی و این طریقه را مسلوک می‌داشت تا در ذی‌الحجه سنّه تِسْعَ وَ اَرْبَعِینَ وَ سِتِّمِائِه که در گذشت.

مقدمه جلوس او بر تخت خانیت

باتو به وقت واقعه گيوك خان به درد پای مبتلا بود و از راه آقایی به همه جوانب به استحضار عشایر و اقارب ایلچیان متعاقب فرستاد / تا تمامت پسران اینجا آیند و قورپلتائی ساخته یکی را 374/ ۵ [که] مستعد باشد و مصلحت دانیم بر تخت نشانیم.

فرزندان اوگتائی قآن و گيوك خان و چغتائی ابا نمودند که یورت اصلی و تختگاه چینگگیز خان اوان و کلو ران است، بر ما واجب نیست به دشت قپچاق باشی رفتن، و خواجه و ناقو و قونقور تغائی را و تیمور نویان که امیر قراقروروم بود قایم مقام خویش بفرستادند ۱۰ به موجب که شهزادگان اتفاق کنند خط دهند، چه باتو جمله شهزادگان را آقا است و فرمان او بر همگنان نافذ، و از صواب دید او به هیچ وجه تجاوز ننمایم.

بعد از آن سورققتنی بیکی منگکه قآن را گفت چون پسران خلاف آقا کردند و پیش او نرفتند تو با برادران برو و عیادت او ۱۵ به تقدیم رسان. منگکه قآن بر وفق اشارت مادر متوجه حضرت باتو شد؛ چون آنجا رسید و به شرایط خدمت قیام نمود، باتو از ناصیه او آثار رشد و کفایت مشاهده کرد و گفت: از میان شهزادگان منگکه قآن استعداد و اهلیت خانی دارد که نیک و بد روزگار دیده و تلخ و شیرین هر کار چشیده و بکرات لشکرها به ۲۰ اطراف کشیده، و به عقل و کفایت از همگنان ممتاز، و وقار و حرمت او در نظر اوگتائی قآن و دیگر شهزادگان و امرا و لشکریان هرچه تمامتر بوده و هست؛ و قآن او را و برادرش کولگان و گيوك خان را با من که باتو ام و اوزده و اوزوغ جوچی بیکبار به جانب ولایت قپچاق و ممالکی که در آن حدود است فرستاد تا مسخر ۲۵ گردانیم و اقوام اولپرلیک و قپچاقان و اقوام اوزقساقان و چرکس

را ایل و منقاد گردانید، و مقدّم قَیْچاقان باچمان و مقدّم اقوام چَرکَسْ تُوکان و مقدّم اقوام آسْ اَجپس را و شهر مَن کَرمان را مُنْگَکَه قَاآن بگرفت و قتل و غارت کرده ایل گردانید.

بعد از آن در [اوت] پیل موافق سنه ثمان و ثلاثین و ستمائه

- ۵ قَاآن یَزلیغ فرستاد تا شهزادگان بازگردند. تا ایشان آنجا رسیدن قَاآن وفات یافته بود و یَزلیغ او بر آن جمله که شپرامون پسرزاده او ولی‌العهد باشد، توراگینه خاتون حکم او را دگرگون کرده مسموم نداشت، و گُیوک [خان] را به خانی نشاند. این زمان شایسته و لایق پادشاهی مُنْگَکَه قَاآن است و از اوروغ چینگگیزخان کدام پسر دیگر هست که به فکر ثاقب و رای صایب ضبط ممالك و لشکر ۱۰ تواند کرد مگر مُنْگَکَه قَاآن که پسر عم نیکوی مَن تُولوی خان است که پسر خردتر چینگگیزخان است و یورت بزرگ او دارد؛ و معلوم است که به حکم یاسا و رسم مغول جایگاه پدر به پسر کوچکتر رسد، بنابراین مقدمات پادشاهی از آن مُنْگَکَه قَاآن است.

- ۱۵ چون باتو این اندیشه تمام کرده، ایلچیان را پیش خواتین چینگگیزخان و خواتین و پسران اُوگتای قَاآن و خاتون یکانویان سوزققتنی بیکی و دیگر شهزادگان و امرای دست راست و چپ فرستاد که از شهزادگان آنکه یاساق و یَزلیغ چینگگیزخان به چشم دیده و به گوش شنیده مُنْگَکَه قَاآن است. مصلحت الوس و لشکر و [رعیت] و ما شهزادگان در آنکه او را به قَاآنی بنشانیم؛ و فرمود ۲۰ تا برادران او آورده و شیبان و بَرکائی و تمامت اوروغ جوچی و از شهزادگان دست راست قراهورلاگو از فرزندان چغتای جمعیتی ساختند و روزها طوی کردند و بعد از آن بر اجلاس مُنْگَکَه قَاآن اتفاق نمودند.

مُنْگَکَه قَاآن ابا می نمود و به تقلد آن امرعظیم رضا نمی داد و ۲۵

مَتَقَلَّد آن کار بزرگ نمی‌شد. و چون الحاح می‌کردند و او در ابا
 مبالغت می‌نمود، برادر او مُوگائی اغول برپای خاست و گفت: در
 این مجمع تمامت شرط کرده‌ایم و خط داده که از فرموده صاین
 خان باتو نگذریم، چگونه مُونگکَه‌قآن از صواب‌دید او عدول
 می‌جوید؟! باتو سخن مُوگا را پسندیده داشت و بر آن تحسین‌ها کرد ۵
 و مُونگکَه‌قآن ملتزم شد. و باتو چنانکه معتاد و معهود مُغولان است
 برخاست و تمامت شهزادگان و نُوینان به موافقت کمر گشاده و
 کلاه برداشته زانو زدند، و باتو کاسه گرفت و خانی را در محل
 خویش قرار داد؛ و تمامت حاضران بیعت کردند و بر آن مقرر شد
 ۱۰ که در سال نو قورپلتای بزرگ سازند. بر این اندیشه هرکس با
 یُوزت و مُخیم خویش رفتند [و مراجعت نمودند]، و آوازه این
 375/ بشارت / در اطراف منتشر گشت. آنگاه باتو برادران خویش پُرگائی
 و تُوفا تيمور را فرمود تا [با] لشکری گران در صحبت مُننگکَه‌قآن
 به کِلُورآن که تختگاه چینگگیزخان است روند و به حضور تمامت
 ۱۵ شهزادگان قورپلتای کرده او را بر تخت پادشاهی نشانند. و از
 پیش باتو روانه شدند.

مصراع

عز و دولت بر یمین و فتح و نصرت بر یسار
 و به مقام چرگائی فرو آمدند و سُوَرَقَقْتَنی بیکسی به تَلَطَف و
 ۲۰ تَكَلَّف اقارب و عشایر را استمالت می‌داد و به قورپلتای دعوت
 می‌کرد. جمعی پسران از اُورُوغِ قآن و گُیُوك خان و ییسو مُونگکَه
 و بُورِی فرزندان چَفَتائی در آن باب دفعی می‌گفتند و در آن کار
 تمویقی می‌انداخت. به‌علت آنکه خانی در اُورُوغِ قآن یا گُیُوك
 خان می‌باید، و بکرات ایلچیان را پیش باتو فرستادند که ما از این
 ۲۵ اتفاق دوریم و بدین میثاق راضی نه. پادشاهی به ما می‌رسد،

چگونه به دیگری می‌دهی؟

باتو گفت: ما به موافقت آقا و اپنی این مصلحت اندیشیده‌ایم و این سخن تمام کرده بر وجهی که فسخ آن ممکن نیست، و اگر این کار بدین موجب میسر شدی و جز از مُونگکه‌قاآن دیگری نامزد بودی کار پادشاهی خلل‌پذیر گشتی چنانکه تدارك آن ممکن نبود؛ و اگر پسران در این باب تأمل نمایند و به نظر عاقبت اندیشی درنگرند معلوم شود که رعایت جانب پسران و نوادگان قاآن رفته است، چه تمشیتِ امور چنین ملکی عریض فسیح که از شرق تا غرب است به قوّت بازوی کودکان بر نیاید.

و در این گفت و شنید آن سال موعود به آخر کشید و سال دیگر به نیمه رسید و کار عالم و امور ملك هر سال بی‌رونق‌تر می‌گشت؛ چون میان ایشان بُعدِ مسافتی بود اتفاقِ کنگاچ به اجماع دست نمی‌داد و مُونگکه‌قاآن و سوزققتنسی بیکی پیش ایشان می‌فرستادند و طریقهٔ مراعات و موالات مسلوك می‌داشت؛ و چون نصایح و مواعظ را در آن طایفه اثری نبود بر سبیل تَلَطّف و تهدید پیغامها مکرّر می‌کردند و ایشان تعلل می‌نمودند و هر نوبت حجت بر ایشان مکرّر می‌گردانید تا مگر به رفق و مدارا منزجر گردند و از خوابِ غفلت و غرور متنبّه شوند. چون آن سال به آخر رسید، به هر جانب ایلچیان را فرستاده بودند تا اقربا و انساب به موضعِ کَلُوران گرد آیند.

۲۰

شِپَلَاْمُون بپتیکچی را پیش اُوغُول قَیمیش و پسران او خواجه و ناَقُو فرستادند و علم‌دار بپتیکچی را پیش پیسو مُننگکه که بیشتر اوروغ چینگگپزخان جمع شده‌اند و کار قورپلتائی تا غایت موقوف شما مانده و عذر و دفع را مجال نه، اگر اندیشهٔ یک‌دلی و اتحاد دارید به قورپلتائی باید آمد تا باتفاق مصالحِ ملك ساخته شود.

۲۵

ایشان چون دانستند که چاره نیست، ناتو اُغول [روان شد،
و قداق نوپان و جمعی از امرای حضرت گُیوک خان و ییسوئوتوقه
اُغول] پسر [زاده] چغتای خان از مقام خویش به موافقت ایشان
نزدیک شیرامون آمدند و هر سه در یک موضع جمع شدند؛ و بعد
از آن خواجه نیز در حرکت آمد، و هنوز متصور ایشان [آنکه]
بی‌ما کار قورپلتای تمشیت نپذیرد؛ برکه نزد باتو پیغام فرستاد
که مدت دو سال [است] تا می‌خواهیم که مَنگگه قآن را بر تخت
نشانیم و فرزندان اوگتای قآن و گُیوک خان و ییسوئوتوقه پسر
چغتای نیامدند.

۱۰ باتو جواب فرستاد که او را بر تخت نشان، هر آفریده که از
یاسا بگردد سرش برود. شهزادگان و امرا که پیش مَنگگه قآن
بوده‌اند چون برکائی و از امرای بزرگ هرقاسون و از شهزادگان
دست چپ پسران جوجی قسار [یگو و] ییسوئوتوقه و ایلچیتای پسر
قاچپون و تاجار پسر اوئچی نوپان و پسران بلگوتای که جمله
۱۵ برادرزادگان چینگگیزخان بودند و از شهزادگان دست راست از
فرزندان چغتای قرا هولاگو و از فرزندان [اوگتای] قآن قدان و از
نوادگان [او] مونگدو پسر کوتان و برادران مَنگگه قآن قوبیلای
و هولاگو [خان] و موگه و اریغ بوکا تمامت جمع شدند و به وقت
جلوس مبارک او اندیشه کردند که چگونه کنند تا هرکس
۲۰ ساورا میشی بکند. بیکمی معین کرد که [برگای] به چوک گون بسبب
درد پای بنشیند به جای خود؛ و قوبیلای نیز بنشیند و تمامت به
سخن قوبیلای نگاه کنند؛ و فرمودند که موگه بر در بایستد تا
پادشاه زادگان را و امرا را منع تواند کرد.

و هولاگو را فرمود تا پیش باورچیان و قوبزچیان بایستد تا

۲۵ هرکس سخن بی حساب نگویند/ و بشنود. بدین موجب مرتب 376/

گردانیدند، و ایشان هردو آمدشده می کردند تا کارهای قوریلتهای راست شد. منجّمان طالعی مسمود اختیار کردند.

- و از دلایل دولت روزافزون او یکی آن بود که در آن چند روز هوای آن حدود به نقاب سحاب محتجب بود و بارانهای متواتر می بارید و کس چهره مهر نمی دید. اتفاقاً در آن ساعت که منجّمان ۵ اختیار کرده بودند و می خواستند تا رصد کنند ناگه خورشید جهان افروز از زیر ابر پیدا شد و به مقدار جرم آفتاب آسمان گشاده گشت تا منجّمان به آسانی ارتفاع گرفتند و جماعت حاضران از شهزادگان مذکور و امرای بزرگ و معتبر و سروران هر قومی و لشکریان بی اندازه که در آن حدود بودند تمامت کلاهها از سر ۱۰ برداشتند و کمرها بر دوش افکندند؛ و در قافاییل که سال خوک باشد واقع در ذی القعدة سنه ثمان و اربعین و ستمائه مونتگه قان را در حدود قراقوروم که تختگاه چینگگیزخان بود بر سریر فرماندهی و تخت پادشاهی نشاندند و امرا و لشکریان از برون آوردن نیز به موافقت شهزادگان باتفاق نه نوبت زانو زدند. ۱۵
- و چون به مبارکی بر چهار بالش مملکت بنشست از کمال علو همت خواست که در آن حال آسایشی به جمله اجناس و انواع رسد. یاسا فرمود که در این روز همایون هیچ آفریده طریقه منازعت و مشاجرت نسپرد و به تماشا و عشرت مشغول باشد، و تا چنانکه اصناف انسان به تمتّع و تلذذ از روزگار انصاف می ستانند انواع ۲۰ حیوانات و اجناس جمادات نیز از آن نصاب بی نصیب نباشند، و حیوانات انسی را از مرکوب و محمول به عنای رکوب و حمل و قید و شکال تعرّض نرسانند؛ و آنچه ماکول باشد در شرع عدل خون ایشان نریزند و وحوش از پرنده و چرنده، خاکی و آبی از تیر و دام صیّادان ایمن باشند و در ریاض امان به مراد پر و بالی ۲۵

بزنند؛ و ادیم زمین را به زحمت میخ و صداع نمل نرنجانند؛ و آب روان را به استعمال انجاس و ارجاس ملوث نگردانند. / 377/

سبحان الله وجودی که باری تعالی آن را منبع مرحمت و مجمع خنون معدلت گردانید تا به حدی که آسایش سایر حیوانات و جمادات خواهد. ۵ اهتمام همت همایونش به اصلاح ضعفا و نشر معدلت و رأفت در حق خواص و عوام تا چه غایت تواند بود؟! ایزد تعالی اُوروغ نامدار او را سالهای مدید و قرنهای بعید از ملك و دولت متمتع و برخوردار دارد بمنه و لطفه.

آن روز بر این شیوه به شب رسانیدند و روز دیگر طوئی در ۱۰ خیمه کردند که صاحب یلَواچ ترتیب کرده بود از جامه های نسیج و زربفت به الوان گوناگون چنانکه پیش از آن کس خیمه ای چنان نافرخته بود و بارگاهی چنان نساخته. و بر نمطی که صورت آن اثبات یافت، پادشاه جهان بر تخت نشسته بود و شهزادگان چون عقد ثریا بر دست راست او مجتمع و هفت برادر عالی قدر در ۱۵ خدمتش به پای ادب استاده، و از دست چپ خواتین بر مثال حور عین بنشسته، و ساقیان سیم ساق کاسات قِمِیز و شراب به اَباریق و اَکواب می گردانیدند و [در میان] نُویَنان و امرای مقدّم ایشان مَنگاسار نویان در میان قُورچیان بنده وار ایستاده، و بپتکچیان و وزرا و حجاب، و نَوّاب، مقدّم ایشان بُلغاآقا در مرتبه و مقام ۲۰ خویش صف زده، و سایر امرا و حشم بیرون بارگاه هریک به جای خویش به قدّم ادب ایستاده.

مدّت هفته ای بر این نمط سور و سرور بود، و وظیفه بیت الشراب و مطبخ هر روز دو هزار گردون شراب و قِمِیز و سیصد سر اسب و گاو و سه هزار سر گوسفند؛ و جهت حضور بِرکائی ۲۵ تمامت را به طریق مشروع می کشتند؛ و در میانه آن طوئیها قَدّان

اُغول و برادرزاده او ملك اوغول و قَراهُوَلَاگو بر سیدند و بر عادت معهود و رسم مألوف مراسم تهنیت به تقدیم رسانیدند و باتفاق به استیفای لذات و چیز غامِشِی مشغول گشتند، والسلام.

حکایت غدر و مکر اندیشیدن بعضی شهزادگان از اُروغ اُوِکتای قان در حق مونتگک قان و ظاهر شدن آن حال از کَشِک قوشچی و خبر آوردن و گرفتن ایشان

- و چون ایشان منتظر وصول دیگر شهزادگان می بودند و در کار عیش و طرب افراط و تفریط می نمود، و هیچ آفریده را تصور نه که یاسای قدیم چینگگزخان تغییر و تبدیل پذیرد و بهیچ وجه خلافی و نزاعی در میان اُروغ واقع گردد جانب احتیاط مهمل ۱۰ ماند، و شیرامون و ناگو پسر [زادگان] اُوِکتای قان و قوتوق پسر قَراچار با یکدیگر اتفاق کرده نزدیک رسیدند و با ایشان گردونه های بسیار پر سلاح، و در دل مکر و غدر اندیشیده.
- ناگاه از اتفاقات حسنه که دولت عبارت از آن است جانورداری، کشگت نام، از استخوان قنقلی از جمله قوشچیان مونتگک قان را ۱۵ اشتري ضایع شد و در طلب آن می گردید، و در میان خیل لشکر شیرامون و ناگو افتاد و لشکری بسیار دید با گردونه های بی شمار که به اسم ماکول و مشروب جهت طوی تهنیت بار کرده بودند و از سر آن حال غافل، طلب ضالّه خویش می کرد. در راه به کودکی رسید پیش گردونی شکسته نشسته. کودک پنداشت که سواری از آن ایشان ۲۰ است. در اصلاح گردون از او یاری خواست. کَشِگت پیاده شد تا مدد او کند. نظر او بر اسلحه و آلات حرب افتاد که در گردون تعبیه کرده بودند. از کودک پرسید که این بار چیست؟ گفت: سلاح است

- که در دیگر گردونه‌ها است. کِشِگُ دانست که با گردونه‌های پر از سلاح رفتن از مکرری و غدروی خالی نیست، لیکن خود را غافل ساخت. چون از معاونت او فارغ شد، شبانه به‌خانه رسید و مهمان فرو آمد و گستاخ گشته بتدریج از احوال استخباری می‌نماید.
- ۵ چون بر حقیقت حال واقف گشت به یقین او را معلوم شد که در خیال آن جماعت مکر و نفاق است و بر آن‌اند که در اثنای طوی مبارک باد چون مست شده باشند پای از جاده حرمت بیرون نهند و دست تناول دراز کرده / آنچه کِنْگَاج کرده‌اند به اتمام رسانند، و 378/
- لَا يَحِقُّ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ.
- ۱۰ کِشِگُ زمام اختیار بگذاشت و کم شتر گرفته سه روزه راه را به یک روز براند و بی‌اجازت و دهشت ناگاه در بارگاه آمد و به دلی قوی آغاز سخن کرد و گفت: شما به‌لهو و طرب مشغول شده‌اید و مخالفان به قصد شما برخاسته‌اند و منتہز فرصت گشته و اسباب کارزار را مستعد شده؛ و آنچه مشاهده کرده به مشافهه تقریر کرد و ایشان را بر مبادرت به دفع و تدبیر آن به تعجیل تمام ۱۵
- تحریر می‌کرد. و چون امثال آن حیل در آیین مَغول معهود نبود خاصه در عهد دولت چینگِگِزخان و اُورُوغِ او، آن را بغایت مستبعد می‌داشتند و بکرات سخن او باز می‌پرسیدند، و او همان معنی بی هیچ خلاف تقریر می‌کرد؛ و آن سخن در سمع مُونْگْکَه قاآن جای ۲۰
- نمی‌گرفت و بدان التفات نمی‌کرد؛ و کِشِگُ مبالغت تمام می‌کرد و قلقی و اضطرابی از او مشاهده می‌کردند، و سکون [و تمکن] مُونْگْکَه قاآن برقرار. و شهزادگان و نوینان که حاضر بودند احتراز از آنکه مبادا که چشم‌زخمی رسد بر آن ثبات انکار می‌نمودند و پیش از آنکه مجال فرصت نماند هرکس از شهزادگان می‌خواستند ۲۵
- که در راه تدارک آن معنی قدم نهند و به نفس خویش رفته از آن

حال تفحصی نمایند.

- عاقبة الامر بر آن متفق شدند که امیر مَنگَسَار نوپان که سرور امرای حضرت بود در مقدمه برود و از آن حال استکشاف نماید. بر وفق اشارت با سواری دو سه هزار برنشست و صبحدمی بنزدیک مقام ایشان رسید. با پانصد سوار دلیر پیشتر براند تا نزدیک ۵ خانه های ایشان و از جوانب لشکرها در رسید، و شیرامون پیشتر از آن اغزوق خویش را در موضع ماسکی گذاشته بود و جریده با پانصد سوار می آمد. در موضع ساری کِهَرَا امیر مَنگاسار مذکور و شهزاده مَوگَه که مقدم لشکر بود و چوقبال کوزگان از استخوان کِرایت با لشکرها که داشتند پیرامون شیرامون و ناَقو و قوتوق و ۱۰ دیگر شهزادگان که با ایشان بودند درآمدند و ایلچی فرستادند که از شما نقلی کرده اند و به سمع مبارک پادشاه رسیده که شما به دل بد می آید! اگر این سخن خلاف است دلیل آن باشد که [بی] تفکر و تردد روی به درگاه آرید؛ و الا فرمان چنان است که شما را گرفته آنجا بریم. از این دو امر کدام اختیار می کنید؟ ۱۵
- ایشان چون آن پیغام شنیدند و حال آنکه چون نقطه در میان دایره مانده بودند و اتباع و اشیاع ایشان دور، بغایت متحیر و سرگردان گشتند و از سر اضطرار به قضا رضا داده، انکار آن معنی کردند و گفتند به دل راست می آیم. و بر آن قرار که باتفاق عزم بندگی مونگکه قساآن کنیم. امرای مذکور پیش شیرامون و ۲۰ شهزادگان آمدند و یکدیگر را کاسه داشتند، و با سواری چند معدود روی به حضرت [قآن] نهادند. چون نزدیک رسیدند، پیشتر نوکران ایشان را سلاح بازگرفته بازداشتند. و فرمان شد که قومی از امرا که در صحبت شهزادگان اند بیرون بایستند. جمله را بازداشتند و ایشان نه نه تگشمپشی کرده در اندرون آورد و رفتند ۲۵

و سه روز به طوئ مشغول شدند، و از ایشان هیچ سخن نپرسیدند. چهار [م] روز [چون] به درگاه آمدند و قصدِ دُر رفتن کردند، ایلچی مونغكه قآن پرسید که امروز توقف کنید؛ و فی الحال ایلچی دیگر برسید که هر نوکری و لشکری که با ایشان است تمامت هزاره و ۵ صده و دهه با اوجاؤر خود روید چنانکه اگر شب را اینجا یکی مانده باشد او را به یاسا رسانند.

بر موجب فرمان تمامت بازگشتند و شهزادگان تنها بماندند و جهت محافظت ایشان لشکری معین کردند.

حکایت حاضر شدن مونغكه قآن در اوردوی چینگگیزخان و پرسیدن یارغوئی شهزادگان به نفس خویش به بادیکی تمام

۱۰

دیگر روز مونغكه قآن به اوردوی چینگگیزخان حاضر شد و بر صندلی نشست و به نفس خویش شهزادگان و شیرامون را یارغو داشت / و سخن پرسید که بر این منوال از شما نقلی 379/ کرده اند، هرچند مصدق و معقول نمی افتد و در گوش حرد مسموع ۱۵ و مقبول نمی افتد، اما بحث و استکشاف از راه مباسطت واجب و لازم می آید تا چهره یقین از غبار شک و شبهت پاک گردد. اگر بهتان و افترا باشد کذاب و مفتری سزای خویش مشاهده کند تا عالمیان را اعتبار حاصل آید. پسران انکار کردند که ما را از این حال هیچ خبری نیست. ۲۰

مونغكه قآن فرمود که آتایک شیرامون قتاگورپن نام را حاضر کردند و از او پرسید. منکر گشت. فرمود تا به چوب بپرسند. مقر آمد و گفت: پسران خبر ندارند، ما امرا کنگاچ کرده بودیم [و

متفق شده]، دولت مُونْگَه قَاآن مانع آمد و خود را بر شمشیر زد و هلاک شد.

حکایت یارغو پرسیدن مَنگاسار نویان از حال امرا

که با شهزادگان غدر اندیشیده بودند

- روز دیگر فرمود تا جماعت نویان و امرا را امثال ایلچتائی
نویان بزرگ و تُونال بزرگ و جَنگی و قَلجائی و سُرْقان و تُونال
خرد و طوغان پیسور که هر یک خود را در پایه ای تصور می کردند
که چرخ برین را بر ایشان دست نباشد؛ و جمعی دیگر از امیران
تومان و سروران که ذکر ایشان به تطویل انجامد تمامت را موقوف
کردند. و امیر مَنگاسار یارغوچی را فرمود تا بنشست و با جمع
امرای دیگر آغاز تفحص کرده آن سخن را می پرسیدند؛ و چند روز
در آن باب یارغو می داشتند و بغایت باریک می پرسیدند تا عاقبه
الامر اختلاف در سخن آن طایفه بادید آمد و در مخالفت ایشان
هیچ خلاف نماند و جمله باتفاق اقرار کردند و به گناه معترف
شدند که چنین کِنگآچی کرده بودیم و غدر اندیشیده.

- ۱۵ مُونْگَه قَاآن خواست که تا چنانکه از عادت محمود او معهود
است ایشان را تشریف عفو و اغماض ارزانی فرماید. شهزادگان
و نویان و امرا گفتند که به وقت انتهاز فرصت در / دفع خصم
اهمال و امهال ورزیدن از منهج صواب دور باشد.

۲۰

شعر

هرکجا داغ بایدت فرمود

چون تو مرهم نهی ندارد سود

مُونْگَه قَاآن چون دانست که سخن ایشان از روی اخلاق است

نه از راه غرض و نفاق، فرمود تا تمامت را مقید و محبوس گردانیدند و یکپندگی در کار ایشان تأمل می‌فرمود. روزی در بارگاه بر تخت نشسته بود، امرا و ارکان دولت را فرمود تا هریك در حق مجرمان بیلگی بگویند از آنچه دیده یا شنیده‌اند. هر کس به مقدار عقل و اندازه دانش خود سخنی می‌گفتند و در دلش جای گیر نمی‌آمد. [محمود یلواچ در آخر مجلس ایستاده بود. مونتگکه قآن فرمود که آن ابوگان چرا چیزی نمی‌گوید.] یلواچ را گفتند پیش آی و سخن گوی. گفت در حضرت پادشاه اگر گوش [باشند] بهتر از زبان، لیکن يك حکایت دانم اگر فرمان شود بگویم. مونتگکه قآن فرمود که بگوی.

گفت وقتی اسکندر اکثر ممالك عالم را مسخر گردانید، خواست تا به جانب هندوستان رود. امرا و اعیان دولت او پای از جاده مطاوعت و متابعت بیرون نهادند و هریك دم استقلال و نفس استبداد می‌زد. اسکندر فروماند و رسولی را به روم پیش ۱۵ ارسطاطالیس فرستاد و حال سرکشی و گردن‌فرازی امرای خود باز نمود و پرسید که در این باب تدبیر چیست؟ ارسطاطالیس با رسول بهم به باغی درآمد و فرمود تا درختان بزرگ بیخ‌آور برمی‌کنند و نهالهای كوچك ضعیف به جای آن می‌نشانند، و جواب رسول نمی‌گفت. رسول چون ملول گشت با پیش اسکندر رفت و گفت هیچ جواب نداد. اسکندر پرسید که از او چه دیدی؟ گفت: به باغی درآمد و درختان کلان را برمی‌کند و شاخه‌های كوچك به جای آن می‌نشانند. اسکندر گفت: او جواب گفته‌است تو فهم نکرده‌ای؛ و امرای متسلط متغلب را هلاک گردانید و فرزندان ایشان را به جای ایشان نصب کرد.

۲۵ مونتگکه قآن را این سخن بغایت خوش آمد و دانست که آن

جماعت را مقهور می‌باید کرد و جمعی دیگر را به‌جای ایشان بازداشت. فرمود تا آن امرای محبوس را که غدر اندیشیده بودند و شهزادگان را بر مخالفت می‌داشتند در ورطهٔ چنان گناهها می‌انداخت بر شمشیر سیاست بگذرانند. هفتاد و هفت نفر بودند و تمامت را به یاسا رسانیدند، از آن جمله دو پسر ایلچِگَتائی را ۵ سنگ در دهان کوفتند تا بمردند؛ و پدر ایشان را در بادغیس گرفته به خدمت باتو بردند تا با پسران ملحق شد.

حکایت رسیدن پیسُون تُوَقّا پسر [زاده] چَغَتائی و خاتون او طوقاشائی و بُورِی و صورت حال ایشان در آن قضیه

پیسُون تُوَقّا و خاتون او طوقاشائی و بُورِی نیز در رسیدن تمامت ۱۰ لشکرها را در راه بگذاشته و خویشان با سی سوار آمده، و بُورِی را در صحبت ایلچیان به خدمت باتو فرستادند تا بعد از ثبوت گناه او را هلاک کرد، و طوقاشائی خاتون را قَرَاهُولاگو یازغو داشت و در حضور پیسُون تُوَقّا فرمود تا اعضای او را به لگد نرم کردند و سینه را از کینهٔ دیرینهٔ او تشفی داد؛ و قَدّآن نویان به وقت روانه ۱۵ شدن شیرامون و ناقو چون می‌دانست که مهیج آن فتنه او بود و گرد آن وحشت او انگیزته و تدارک آن مقدور او نیست روی درکشید. ناگاه موکلان حضرت چون قابضان ارواح در رسیدند،

مصراع

۲۰ یاران همه رفتند کنون نوبت تست و چون خود را بیمار ساخته بود، او را بر گردون نشانده بیاوردند. چون به حضرت رسید، هرچند گناه او از کفر ابلیس بیشتر بود و مشهورتر، فرمان شد تا یازغو داشتند، و بعد از

اقرار و اعتراف به گناه او را بر عقب ياران روانه گردانيدند،
والسلام. /

381/

حكايت طلب فرمودن مونغكه قان اوغول قايميش خاتون
و خواجه پسر گيوك خان را و به ياسا رسيدن اوغول
قايميش و حال سياست فرمودن او پيدى قوت را

۵

و چون بعضى مجرمان هنوز نرسيده بودند و خاطرها از نقار
خبث ايشان پاك نشده، مونغكه قان بربگتائى نويان را با ده تومان
لشكر از تركان دلاور بر حد الغ طاق و قانقائى و قوم شنگير كه
ميان بيش باليغ و قراقوروم است فرستاد تا از آنجاگاه يرگه به
۱۰ يرگه فونقوران اوغول پيوندند كه در حدود قيايق بود و تا كنار
اُترار يرگه كشيده و موگانويان را به حد قيرقيز و كم كمچيوت
فرستاد با دو تومان لشكر و نزد اوغول قايميش و خواجه كه هنوز
نرسيده بودند. شيلامون بيتكجي را به ايلچي فرستاد و پيغام داد
كه اگر شما را در اين كنگاچ با آن جماعت مشاركت نبوده، سعادت
۱۵ شما در آن است كه به حضرت مبادرت نماييد. چون شيلامون اداى
رسالت كرد، خواجه اوغول خواست كه او را مكروهى رساند.

خاتون خواجه كه به مرتبه از ديگر خواتين فروتر بود و به
عقل و دهاء بيشتر پيش اين اندیشه باز آمد و گفت: بر رسول اداى
رسالت باشد و در هيچ عهدي رسل ياغيان را تعرضى نرسانيده اند،
۲۰ چگونه قصد ايلچي اى كه از حضرت مونغكه قان آيد توان كرد و به
قتل يك نفس در ملك چه نقصان صورت توان بست، خاصه چون
در ضمن آن فسادها باشد، و بدان واسطه دريائى فتنه در تموج آيد
و جهان آراميده مضطرب گردد و نايره بلا ملتهب شود و آنگاه

ندامت سود ندارد. مُونگکه قَاآن آقاست و در محل پدری؛ به خدمت او باید رفت و فرمان او را انقیاد نمود. خواجه نصیحت مشفقانه او را به سمع رضا بشنید و شِیلاُمون را اعزاز و اکرام کرد؛ و با خاتون بهم متوجه حضرت گشت و به یمن شنیدن نصیحت در ورطه زحمات بی پایان نیفتاد و به ساحت امن آباد نزول کرد. ۵

و اُوغُول قَیمیش مادر خواجه ایلچی را بازفرستاد و گفت شما شهزادگان عهد کرده اید و مُچَلگا داده که همواره پادشاهی در اُروغ اُوگتائی قَاآن باشد و با فرزندان او مخالفت نکنید؛ این زمان با آن سخن نرسیده اید. چون این پیغام بگزاردند مُونگکه قَاآن بغایت خشمناک شد و یَزلیغ نوشت که خاتونان جُوجی قَسار و ۱۰ اوتچگین و پلگوتائی نویان که برادران چینگگیزخان بودند که به کنگاچ قورپلتائی درمی آمده اند و اُوغُول قَیمیش در نمی آید. اگر تاتار قَدان و چینقائی و بلا که امیران اوردوی گُیوک خان بوده اند کسی را به پادشاه یا به خاتون بردارند یا خوانند به قول ایشان پادشاه یا خاتون شود ببینند آنچه بینند. و فی الحال ایلچی فرستاد ۱۵ و او را گرفته بیاورد هر دو دست در خام دوخته. چون برسید او را با مادر شِیرامون قَداق خاتون به اُوزدوی [سوزققتنی] یکی فرستادند؛ و مَنگاسار یازغوچی او را برهنه کرده در یازغو کشید و سخن می پرسید. او گفت اندامی که جز پادشاه کسی ندیده باشد چگونه دیگری بیند؟! و گناه او پرسیده او را در نمدی پیچیدند و ۲۰ به آب انداختند. و چینقائی نیز برسید و مهم او بر دست دانشمند حاجب ساخته شد در رمضان سنه ۱۱۰۵ خَمْسین و سِتّمائِه.

در پیش بالیغ پیدی قوت که سرور بت پرستان بود با جماعتی قرار کرد روز آدینه که مسلمانان در جامع جمع باشند، خروج کنند و جمله را در مسجد بکشند. غلامی از میان ایشان که بر آن حال ۲۵

واقف و مطلع بود اسلام آورد و ایشان را آیفاقی کرد و آن گناه بر ایشان ثابت گردانید. و بعد از آنکه پیدی قوت را در اورد و حاضر گردانیدند و یازغو داشتند و به گناه معترف گشت، فرمان شد تا او را با پیش بالیغ بردند و روز جمعه بعد از نماز به حضور ۵ [کافه] خلائق به یاسا رسانیدند. /

382/

حکایت روانه فرمودن مونتگه قآن بعضی امرا را به هر
جانبی تا تدارک بقیه فتانان کند و عفو فرمودن او از
گناه خویشان

و چون در گوشه ها بعضی فتانان مانده بودند و احضار ایشان ۱۰
تطویل و تعذری داشت، بالایار غوچی را با طایفه نوکران به
لشکرهای پیسو [مونتگه] فرستاد تا از حال آن جماعت تفحص کند
و هرکه در آن کنگاچ بوده باشد به یاسا رساند؛ و امیری دیگر را
هم [در] این مصلحت نامزد ولایت ختائی فرمود. و چون اندیشه
حال شیریران از پیش خاطر مبارک برخاست، حسن اخلاق پادشاه ۱۵
جوانبخت چنان اقتضا کرد که رعایت جانب قرابت و مواصلت
عشیرت عین فرض داند. فرمود تا شیرامون مصاحب قوبیلای قآن
و ناقو و چغان نویان به جانب ختائی روند، و خواجه را سبب قضای
حق خاتون او که سخن پسندیده گفته بود از برنشستن لشکر معاف
داشت، و یورت او در حدود سلنگه که نزدیک قراقروم است معین ۲۰
گردانید.

بر جمله از آن وقت باز اختلاف در میان مغول ظاهر شد و
چینگیزخان فرزندان خود را به موافقت و یکدلی وصیت کرده و
گفته که مادام که شما موافق همدیگر باشید دولت یار شما باشد و

مخالف ظفر نیابد؛ و او را و اُزوغِ او را بدین خصلت میسر شد که اکثر ممالك جهان بستند.

و می‌گویند روزی در ابتدای ایّام خروج پسران را پند می‌داد و از راه تمثیل تیری از ترکش برکشید و به ایشان داد و گفت بشکنید. به اندك قوتی شکسته شد. دیگر دو عدد بداد، هم بسهولت ۵ بشکست، و بر این ترتیب زیادت می‌کرد تا به ده رسانید؛ و زور آزمایان و بهادران لشکر از کسر آن عاجز آمدند. فرمود که حال شما بر این منوال است. مادام که هم پشت یکدیگر باشید کس بر شما ظفر نیابد و مدّتهای مدید از ملك تمتّع یابید؛ و اگر سلاطین اسلام همین طریقه ورزیدندی خاندانِ ایشان بکلی مستأصل ۱۰ نگشتی.

حکایت اجازت خواستن شهزادگان و امرا از بندگی

مونتگکه قآن تا به خانه‌های خویش مراجعت نمایند

و روانه فرمودن او ایشان را به اعزاز و اکرام و

۱۵ سُبُورْ غامِیشی تمام

چون رای همایون مونتگکه قآن از مهمّاتِ ضروری فارغ گشت و ملك شوریده قرار گرفت و پادشاهی به اتفاق جمله شهزادگان او را مسلم شد، شهزادگان و امرا اجازت انصراف با یُورْتِ خود التماس نمودند. فرمود تا ترغامِیشی کرده هریک با جایگاه خویش روند نواخته به انواع [و صنوف] مکرمت و فنون عاطفت. چون ۲۰ بعدِ مسافت و مدّت مفارقت بَرکائی و تَوْقَاتِیمُور را از خدمت بائو بیشتر بود [پیشتر] ایشان را بازگردانید و انواع صلات بی اندازه ارزانی داشت. و جهت بائو چنانکه لایق حضرت پادشاهی چنان

باشد هدایا و تحف در صحبت ایشان بفرستاد؛ و فرزندان کُوتان را و قَدَقَانْ اُغول و ملک اُغول هریک را از اُورْدوها و خانه های قآن یک اُورْدو با خواتین سُیُورْغامِیشی فرمود. بعد از آن قَرَاهُولاگو را به اعزاز و اکرام تمام بازگردانید و جایگاه جدّ او که عَمّش پیسُو [مُوتْگَه] گرفته بود بدو ارزانی داشت تا به مراد دل مراجعت نمود. و چون به موضع اَلْتائی رسید به مطلوب نارسیده اجلش در رسید؛ و دیگر شهزادگان و امرا و نُوینان را هریک بر حسب منزلت و مرتبت نواخت فرموده بازگردانید و کِسِگ را تَرخّان / کرد و چندان مال ارزانی فرمود که غنی تمام گشت و 383/ مرتبه او بغایت رفیع شد. و چون شهزادگان و امرا بازگشتند و مهمّات ایشان به کفایت رسید روی به ضبط و ترتیب امور مملکت آورد [و جهان را به معدلت آبادان گردانید].

حکایت نظر فرمودن مُوتْگَه قآن در امور مملکت و پیدا

کردن ضبط و ترتیب آن و مرحمت فرمودن در حق اصناف

مردم و بازگردانیدن حکام اطراف

۱۵

و چون همت پادشاهانه مُوتْگَه قآن بر ترتیب صالحان و قهرِ یاغیان مصروف بود، عنان اندیشه مبارکش بر صوب ترفیه رعایا و تخفیف انواع مَوْن معطوف کمال عقل او جدّ را بر هزل اختیار کرد و ترکِ ادامتِ شرب مدام گرفته، ابتدا عساکر را به اقاصی شرق و غرب و دیار عجم و عرب فرستاد. مملکت چنانب ۲۰ مشرق را به صاحب محمود یَلْواچ که سوابق بندگیها را به لواحق هواداری مقرون گردانیده بود و پیش از جلوسِ مبارک به شرف بندگی پیوسته ارزانی داشت؛ و بلادِ ترکستان و ماوراءالنّهر و

بلاد اویغور و فرغانه و خوارزم به امیر مسعودیگ که به سبب دوستی و اخلاص بندگی حضرت بسیار خوف و خطر دیده بود و همچو پدر پیشتر از دیگران به خاکبوس درگاه مشرف گشته، و بنا بر اثبات آن حق پیشین ایشان را بازگردانیدند. و کسان که از هر طرف در صحبت ایشان آمده بودند به انواع و اصناف ۵ سُیورْغامپشی اختصاص یافتند.

و بعد از آن امیر آرغون آقا را که به واسطه دوری راه بعد از قورپلتائی و ترغامپشی رسیده بود و پیش از آن در بندگی حضرت به اخلاص خدمت امتیاز یافته به انجام مآرب و ادراک مطالب ممتاز گشت و حکم ممالك ایران [زمین] از خراسان و مازندران و ۱۰ عراق و فارس و کرمان و لور و اران و آذربایجان و گرجستان و ارمن و روم و دیار بکر و موصل و حلب به وی مفوض گشت؛ و کسانی که از ملوک و امرا [و نواب] و بیتکچیان در خدمت او بودند بر وفق صواب دید او سُیورْغامپشی یافتند؛ و در بیستم ماه رمضان سنه خمسین و ستمائنه مراجعت نمود و علی ملک را به ۱۵ نوگری او بفرستادند و به تخصیص ملکی اصفهان و نيساپور به وی ارزانی داشتند. و فرمان شد تا شماره نو کنند [تمامت اولوس و لشکر را] و مال قراری مقرر گردانید، و از آن مهم فارغ شده با بندگی حضرت مراجعت نمایند.

و هریک را از ایشان فرمان داد که احوال گذشته بواجبی بحث ۲۰ و استکشاف کنند، چه ما را نظر بر ترفیه احوال رعایا است نه بر توفیر اموال خزاین. و در باب تخفیف رعایا یرلیغ فرمود. و چون بعد از گیوک خان بسیاری از خواتین و شهزادگان یرلیغ و پایزه بی اندازه به مردم داده بودند و ایلچیان را به اطراف ممالك فرستاده، و وضع و شریف را به علت اورتاقسی و غیره حمایت ۲۵

کرده، جماعت مذکور را یَزَلِیغ فرمود تا هر یک در ولایت خویش
تفحص نموده یَرلِیغها و پایزه‌ها که مردم از عهد چینگگیزخان و
اَوگیتائی قآن و گُیوک خان باز از ایشان و دیگر پسران سته باشند
تمامت بازگیرند، و فیما بعد شهزادگان در کاری که تعلق به مصالح
۵ ولایات داشته باشد بی استطلاع رای نواب حضرت مثال ندهند و
ننویسند؛ و ایلچیان بزرگ زیادت از چهارده سر اُولاغ برنشینند
و از یام به یام روند و در راه چهارپایان مردم را نگیرند. و در
عهد قآن معهود بود که تجار به اُولاغ به ولایت مغولستان می‌آمدند
آن را انکار فرمود که بازرگانان جهت کسب اموال تردد می‌کنند
۱۰ بر اُولاغ نشستن چه معنی دارد؟! و فرمود تا بر چهارپایان خود
آمد شد کنند. و فرمود که ایلچیان در هیچ شهر نروند و در دیه نیز
که آنجا مصلحتی نداشته باشند هم نروند؛ و از مقرر علوفه زیادت
نستانند. و چون کار ظلم و تعدی بالا گرفته بود و بتخصیص
دهاقین از کثرت مطالبات و تکلیف / عوارض به جان رسیده بودند
۱۵ تا به حدی که محصول ارتفاعات به نصف مطالبات وفا نمی‌کرد.
فرمان داد که وضع و شریف از اورتاق و اصحاب اعمال و اشغال
با زیردستان طریقت مسامحت و مواسات سپرند و هر کس به نسبت
یسار و استظهار آنچه از وجه معاملت بر او متوجه گردد بی‌دفعی
به ادا رساند غیر از جماعتی که به حکم یَزَلِیغ چینگگیزخان و قآن
۲۰ از زحمات و تکالیف معاف‌اند، از اسلامیان طایفه مشایخ کبار و
سادات بزرگوار و ائمه اخیار؛ و از نصاری اِرکائونان و قسپسان
و رُهبانان و اخبار و از بت پرستان نوینان نامدار و از عموم
اصناف جماعتی که سن ایشان بالا گرفته باشد و از کسب و کار
عاجز شده و جهت آنکه تا هر صاحب‌شغلی هر روز قسمتی نتواند
۲۵ کرد، مواضع سالیانہ معین فرمود که در ممالک ختای متمولی

بزرگ تا ده دینار بدهد و به نسبت ضعیفی يك دینار، و در ماوراءالنهر همچنین، و در خراسان و عراق متمولی هفت دینار و درویشی يك دینار؛ و عمال و کتاب میل و مداهنه نکنند و روی و دل نبینند و رشوت [و پاره] نستانند، و مراعی چهارپای که آن را قُوبُجُور خوانند از يك جنس چهار پای هرکس را که صد سر ۵ باشد يك سر بدهد، و آنچه کم از صد باشد هیچ ندهد؛ و بقایای اموال بر هر جا و هر کس که مانده باشد از رعایا نستانند.

و از تمامت طوایف و ارباب ملل، اهل اسلام را زیادت اکرام و احترام ارزانی داشت و صلوات و صدقات فرمود، و مصداق این معنی آنکه در عید فطر سنه خَمْسِینَ وَ سِتِّمِائَه که بر در اُورْدُو ۱۰ قاضی جمال الدین محمود خجندی و جماعت مسلمانان حاضر شدند و او خطابت و امامت کرد و خطبه را به ذکر القاب خلیفه موشح گردانید و مُونْگْگَه قَاآن را دعا و ثنا گفت. اشارت فرمود تا ایشان را بر سبیل تشریف عیدی گردونه های بالش زر و نقره و جامه های گرانمایه دادند و اکثر خلائق از آن بهره مند شدند؛ و به اطلاق ۱۵ تمامت مقیدان و محبوسان مطلقاً در تمامت ممالك فرمان نافذ اصدار فرمود / 385 و بدین مصالح ایلچیان به اطراف ممالك روان شدند؛ و اگر در شرح احوالی که روز به روز از عدل و انصاف از آن حضرت صادر می گشت شروع رود مجلّات مستغرق گردد و آن حکایات به پایان نرسد،

۲۰

وَالْقَلِيلُ مِنْهَا عَلَى الْكَثِيرِ دَلِيلٌ

و چون آوازه عدل و انصاف او در اقطار و اطراف منتشر گشت تُرك و تَارِیک از دور و نزدیک به رغبتی صادق به رعیتی او التجا می نمودند؛ و ملوک بلادی که ایل نشده بودند تحف و هدایا می فرستادند؛ و چون نبذی از اوصاف و اخلاق حمیده او بر سبیل ۲۵

اجماان و ايجاز ذكر رفت يك حكاييت كه مستجمع بسي خصال شريفه است ايراد مي رود تا جهانيان را معلوم و محقق گردد كه اين تقرير از سمت تكلف منزّه است. چون تجار از اقطار به خدمت گيوك خان تردد [مي] نمودند و معاملات سنگي با نواب او ۵ [مي] كردند و بروات بر ولايات [مي] ستدند به واسطه واقعه [او] وجوه ايشان در تعويق افتاد و نمي رسيد؛ و خاتون و پسران و برادرزادگان او هم بر آن قاعده معاملات مي كردند و برات بر ولايات مي نوشت، و بازرگانان گروه گروه متعاقب مي رسيدند و رواني معامله مي كرد و برات مي ستد.

۱۰ چون مونغكه قاآن به مباركي بر تخت نشست و كار آن جماعت از آنچه بود بگريد؛ بعضي تجار از اموال پيشينه عشري نسته بودند و بعضي به موضع حواله نرسيده و طايفه اي برات نسته و جمعي قماش تسليم نكرده و قومي هنوز بها را معين نگردانیده، تمامت سرگردان مانده روي به بندگي حضرت نهادند، و بر ۱۵ سبيل امتحان به اميد معدلت و انعام او به درگاه آمدند و احوال خویش به سمع مبارك مونغكه قاآن رسانيدند. هرچند كفاة حضرت و ارکان دولت از راه آنكه لازم نيست كه وجه اين معاملات از خزانه پادشاه دهند منعي مي كردند و كس را بر آن اعتراض نمي رسيد؛ از كمال مرحمت جناح عاطفت بر آن جماعت گسترده و ۲۰ يرليغ فرمود تا تمامت آن وجوه از ممالك او اطلاق كردند، زيادت از پانصد هزار بالش زر و نقره برآمد؛ و اگر احتباس نمودي كس را راه اعتراض نبودى و بدین موهبت آب روي تمامت پادشاهان حاتم سيرت ببرد. و از کدام تاريخ مطالعه رفته و از کدام راوى استماع افتاده كه پادشاهي قرض پادشاهي ديگر گزارده؟! ۲۵ و اين نکته نموداري است از محاسن اخلاق و مراضى عادات

پادشاهانه او که از آن بر سایر امور استدلال سی توان کرد. و فرمود که هرچند از باب تفحص امور جمهور باشد امیر مَنگاسار نویان با طایفه امرای کاردان بدان مهم قیام نماید و قواعد معدلت مَمهد دارد، و بُلغای آقا را که به قدمت حقوق خدمت مخصوص بود فرمان داد تا سرور کُتاب باشد و امثله و فرامین او ۵ نویسد و سواد کند؛ و از بیتکچیان مسلمان امیر عمادالملک را که در حضرت [اُوگتای] قآن و گُیوک خان به همان کار موسوم بود، و امیر فخرالملک را که از خواص قدیمه حضرت بود معین فرمود که بازرگانان را پایزه ندهند تا میان ایشان و متقلدان امور دیوانی تمیزی باشد؛ و گروهی از ایشان متاعی که آورده اند تا ۱۰ با خزانه معامله کنند قیمت کنند طایفه ای جواهر را قیمت کنند، و جمعی ثياب و قومی فَرَویات و فوجی نقود.

و همچنین جهت اَلْتَمُعاً دادن و پایزه زدن و زرآدخانه و ترتیب کار پرندگان و دوندگان شکار و ساختن مهّمات اهل هر ملتی و هر طایفه ای کسان کاردان واقف جلد را معین فرمود و فرمان بر آن ۱۵ جمله نفاذ یافت که آن جمله از شایبه ریا و زیادتی طمع اجتناب نموده کسی را موقوف ندارند و بزودی حال هر يك به سمع مبارك می‌رسانند. و از جمیع اصناف کتبه ملازم بودند از فارسی و اُویغوری و ختایی و تبت و تَنگقوت تا هرگاه که به موضعی فرمانی نویسند به زبان و خط آن قوم نویسند. در ایّام ملوک باستان و ۲۰ عهود سلاطین [ماضیه] چنین ترتیب و آیین که بوده باشد یقین که

اگر زنده بودندی بدین طریق اقتدا نمودندی. / 386

حکایت فرستادن مُونگکه قآن برادر [ان] خویش قوبیلای و
هولانگو [را] بجانب مشرق و مغرب با لشکرها و به لشکر
نشستن او بنفس خویش و عزم فتح بلاد ممالك ختای که
ایل نبودند و دیگرها

۵ مُونگکه قآن چون به مبارکی بر تخت پادشاهی نشست و اولیا
را منصور و اعدا را مقهور گردانید در یورتِ اوگیتای قآن که در
حدود قراقوروم است به موضع اُونگقین قیشلامیشی تمام کرد.
چون سال دوم درآمد بعد از قورپلتای بزرگ و تمکن بر سریر
سلطنت و فراغت از کار دوست و دشمن همت همایون بر استخلاص
۱۰ اقاصی بلاد شرق و غرب عالم موقوف گردانید، و ابتدا چون جمعی
دادخواهان از بلاد ملاحده خود را در نظر اشرف آوردند، جهت
دفع ایشان برادر [خردتر] خویش، هولانگوخان را که آثار
جهانگیری و جهانداری و فرّ پادشاهی و بختیاری از ناصیه او
مشاهده می کرد در سال گاو... بجانب ولایت تاجیک روانه گردانید؛
۱۵ و برادر میانه قوبیلای قآن را در سال یوز به محافظت و فتح بلاد
شرقی نامزد فرمود و روان کرد، و موقلی گویانگ را از قوم جلاپر
در صحبت او بفرستاد؛ و ذکر آن حکایت در داستان هریک چون
پادشاه بوده اند مشروح خواهد آمد.

و قوبیلای قآن چون روانه شد از راه ایلچیان فرستاد که در
۲۰ [آن] راه تغار یافت نمی شود و رفتن بغایت متعذر است. اگر
فرمان شود به ولایت قراجانگ رویم. اجازت نافذ گشت و قوبیلای
قآن آن ولایت را که اینجا به قندهار مشهور است تاختن و غارت
کرد و با خدمت مُونگکه قآن آمد. بعد از آن مُونگکه قآن در موضع
قورقنای جوبور که میانه ولایت مغولستان است [بر جمله]
۲۵ قورپلتای ساخت، و آن موضع آن است که قوبیلای قآن وقتی که

او را فتحی دست داده بود آنجا در بُن درختی با نُوکران خویش
چندان رقص کرده بود که زمین در کُوفتاد. بر جمله چون
قورپلتائی تمام شد و مردم انبوه ترغامپشی کردند، هرکس از امرا
و شهزادگان بپلیگی می گفتند.

- ۵ در اثنای آن حال دَارْگائی کُورْگَآن از قوم اپکیراس که داماد
چینگگیزخان بوده گفت که ملك نَنگِیاس چنین نزدیک و با ما
یاغی اند چگونه مهمل و معطل گذاریم؟! مُونگکه قَاآن آن سخن را
پسندیده داشت و گفت پدران و آقایان ما که پادشاهان پیشین
بودند هریک کاری کردند و ولایتی گرفتند و نام خود میان مردم
برآوردند. من نیز بنفس خود به چریک برمی نشینم تا به جانب
۱۰ نَنگِیاس روم. شهزادگان باتفاق گفتند کسی که پادشاه روی زمین
بود و او را هفت برادر باشد چگونه بنفس خویش به جنگ خصم
برنشیند؟! و فرمود که چون سخن تمام کرده ایم خلاف آن کردن
از رای و رویت دور باشد. و در تُولئی پیل موافق محرم سنه ثَلَاثَ
وَ خَمْسِینَ وَ سِتِّمِائَه که ششم سال بود از جلوس مبارک او، عزم
۱۵ رزم جوگان پادشاه ختای جزم گردانید، و برادر کهین اریغ بُوکَا
را بر سر اُورْدوها و لشکرهای مغول که آنجا باز می ماندند
بگذاشت و اُولوس را به وی سپرد و فرزند خویش اُورُنْگُتاش را
پیش او بگذاشت و لشکرها که با خویشان می برد معین فرمود از
شهزادگان و کُورْگَآن و امرای بزرگ بدین تفصیل:
- ۲۰

از دست راست

شهزادگان

تبعه: از اُورُوغ [اُوْگِتائی] قَاآن، قَدَّآن، تُوْتاق.
تبعه: از اُورُوغ چَغَتائی، قُوشِقُتائی، پسران دیگر.

تبعه: از پسران تُولوئی خان: مُوگه، اُسوتائی.
تبعه: از عمزادگان جاوُتو و دیگر پسران.

امرا

از امرا اُورُوغِ بُوَقُوزِچِ [نویان]:
نویان بِالْچِیق بِالْچِیقِ مذکور ۵

از دست چپ

شهمزادگان

تَغاچار، پسر اوتچی نویان. ییسونگگه، پسر جُوچی قسار.
چاقوله پسر ایلچتائی نویان

امرا

قُورُمُشی پسر مُوقلی گویانگک. آلچی نویان از قُنقِرَات / کِهَتِی 387/
و بُوَجِر از قوم اُورُوت. مُونگکاکَلجا و چغان نویان از مَنگکُوت.

تمامت این اقوام لشکر مُغول برنشستند و آنچه به دست راست
تعلق داشت با لشکر جِساوُقُوت بهم در صحبت مُونگکه قآن روانه
شدند، مجموع آن دو قوم شست تومان. و جاوُقُوت عبارت است از ۱۵
خِتائی و تَنگکُوت و جُورچه و سُولَنگکا که آن حدود را مُغولان جاوُقُوت
می خوانند؛ و لشکرهای دست چپ را در صحبت شهمزاده تَغاچار
مذکور به راهی دیگر روانه فرمود و مجموع ایشان سی تومان
بودند مقدم ایشان تَغاچار مذکور؛ و در آن کِنکَایچِ بیلگوتائی نویان
۲۰ عرضه داشت که قُوبیلای [قآن] یک نوبت به چریک برنشسته و
کار خود ساخته، و این زمان درد پای دارد؛ اگر فرمان شود با
خانه رود.

مُونگکه قآن آن را پسندیده داشت، و بیلگوتائی نویان صد و
ده ساله بود و در آن سال وفات یافت؛ و در لُو بیل موافق محرم

سنه اَرْبَع وَ خَمْسِينَ وَ سِتِّمِائِه روان شدند، و از جانب راست مُونْگْگَه قَاآن [کُوکْچُو] پسر سُوْبَدَاي بَهَادُر بود با ده تُوْمَان. مُونْگْگَه قَاآن تابستان به حدود ولایت تَنگْکُوت و نَنگِیاس رسید و در موضعی که نام آن لَبُوْپَاَن شَان است تابستان تمام کرد، و آن موضعی است که چینگْگِزخان به وقت عزیمت خِتائی چون آنجا رسید رنجور شد ۵ و وفات یافت؛ و پاییزگاه به عزم پِیسُون قَهْلَقَه که در حدود نَنگِیاس است برنشست و در آن نواحی بیست قلعه بستد و آن ولایت را حان سدان گویند، و پیرامون قلعه بزرگ که آن را دُولی شَانْک گویند فرو آمد و محاصره داد.

۱۰ طَفَاچَاژ نُوْپَاَن که او را با صد هزار سوار به راه رودخانه بزرگ قَاآن کِنْگْ روانه فرموده بود تا شهرهای بزرگ سَاَنگْ یَاَنگْ فُو و فَاَنگْ چینگْ را محاصره دهد و اِپل کند؛ چون آنجا رسید با لشکر هفته ای محاصره کردند. چون فتح میسر نشد بازگشتند و به خانه های خود فرو آمدند. مُونْگْگَه قَاآن از آن قضیه در خشم شد و ایشان را قَاَمِیشِی فرمود و پیغام فرستاد که به وقت بازگردیدن شما را سزای لایق فرمایم. و قُورِیْقِی برادر پِیسُونْگْگَه به طَفَاچَاژ پیغام فرستاد که قُوبِیلَای قَاآن شهرها و قلعه های بسیار گرفت و شما با خیکهای دریده بازگشته اید یعنی به شراب و آش مشغول بودید.

۲۰ حکایت توجه قُوبِیلَای قَاآن به جانب نَنگِیاس به حکم یرلیغ و محاصره شهر یَاوُجُو و مراجعت نمودن و بر آب گنجگ گذشتن

بعد از آن مُونْگْگَه قَاآن فرمود که قُوبِیلَای قَاآن چون رنجور است و یک نوبت به چِرِپْک برنشسته، این زمان آن چِرِپْک به تَغَاچَاژ

بگذارد، و به جای او برنشینند. چون یرلینگ رسید، قوپیلای قآن پیغام داد که پای من بهتر شده چگونه شاید که آقای من به چریک برنشسته باشد و من در خانه ساکن؟! و در حال برنشست و روانه شد، متوجه ننگیاس، و جهت آنکه راه بغایت دور بود و سخت و ۵ تمامت آن ملک یاغی و هوا عفن، از برای خلاص خویش در روزی دو سه نوبت جنگ می کردند و می رفت تا وقتی که به شهر یأوجو رسید و آن را محاصره می کرد تا چنان شد که از ده تومن دو تومن زیادت نمانده بودند. آنگاه قوپیلای قآن از چریک بازگشت و اوریانگقداي را با بهادر نوین پسر چپلاون گویانگک پسر موقلی ۱۰ گویانگک با پنج / تومن لشکر به آنجا گذاشت و بر آب کنگک موران به کشتی پولی بست؛ و از طرف ننگیاس لشکری بی قیاس در رسیدند. چریک مغول خواست که از پل بگذرد متعذر بود، و خلقی بسیار از ایشان در آب افتادند یا بر دست لشکر ننگیاس تلف شدند و بعضی در آن ولایات بماندند؛ و در این آخرها که ۱۵ ننگیاس مسخر شد آنچه زنده بودند باز آمدند؛ و بعد از آن قوپیلای قآن از آنجا بیامد و در حدود شهر جونگدو به اوردو رسید و آنجا نزول کرد، و در این مدت مونگکه قآن به محاصره قلعه مذکور مشغول بود.

حکایت رنجور شدن مونگکه قآن و وفات یافتن او و

رسانیدن صندوق به اوردوها و تعزیت داشتن

۲۰

مونگکه قآن چون محاصره قلعه مذکور می داد؛ به وقت آنکه تابستان درآمد و گرما قوت گرفت از آب و هوای آنجا اسهال دمو پدید کرد و وبا در میان لشکر مغول افتاد تا بسیاری از ایشان

بمردند. پادشاه جهان دفع و با را شراب می خورد و بر آن مداومت می نمود. ناگاه سوء المزاجی عارض شد و بیماری به بحران مؤدی گشت، و در مُوغا پیل موافق محرم سنه خَمَس و خَمْسین و سِتِّمائه در پای [آن] قلعه نامبارك درگذشت؛ و مدت عمر او [پنجاه و دو سال] بود، و آن سال سال هشتم بود از جلوس او بر تخت پادشاهی؛ ۵ و بعد از وقوع حادثه اُسوتائی اُوغول قَنَدَقائی نُوْیان را بر سر لشکر بگذاشت و صندوق پدر را برداشت و به اُورْدوها آورد و در چهار اُورْدو تعزیت داشتند، روز اول در اُورْدوی قُوتُقَتائی خاتون، روز دوم در اُورْدوی قُوتائی خاتون، روز سیم در اُورْدوی چابوئی خاتون که در آن سفر در خدمت بود، و روز چهارم در اُورْدوی کِیسا ۱۰ خاتون. هر روز در اُورْدویی آن صندوق بر تخت می نهادند و به سوزی هرچه تمامتر بر وی زاری می کردند، بعد از آن او را در موضع بُولُقان قالدُون که آن را یَکَه قُورُوق گویند در جنب چینگگیز خان و تُولُوی خان دفن کردند. ایزد تعالی پادشاه اسلام را سالهای بسیار وارث اعمار گرداناد و از ملک و دولت و سلطنت برخوردار ۱۵ دهداد. بِمَنِّهِ وَ جُودِهِ.

حکایت تتمه حال قوبیلای قان در آن سفر

و وصول خبر وفات مونگکه قان به وی

و در آن وقت قوبیلای قان از آن جانب روان شده بود و به رودخانه بزرگ ولایت ننگیاس که آن را خوی خو خوانند رسیده، ۲۰ چون خبر بد مونگکه قان شنید با بهادر نُوْیان پسرزاده موقلّی گویانگ کنگاچ کرده و گفته بدین اراجیف التفات نکنیم، و ارکه نُوْیان پسر بُولُقان قَلچائی از قوم بَرُولاس را به مَنقَلای فرستاده و

بر عقب می‌رفته و قراولان لشکر ننگیاس را گرفته و کشته، و سبب آن بود که آن آوازه بیرون نبرند. و به رودخانه کنگک که پهنای آن دو فرسنگ باشد به کشتی گذشته و به شهر اوچو رسیده و حصار داده بسته، و چریکی که از جنگ مونغكه قآن بازآمده‌اند به مدد آن شهر آمده، نام امرای ایشان گیائی داوو اولوس طایفو.

چون ایشان رسیدند قوبیلای قآن شهر را ستده بود و برفور از پیشر چابوی خاتون و امرای اردوی او تایچیوتائی نویان و یگونیان ایلچیان رسیدند نام ایشان طوقان و ابوگان و از حالت واقعه مونغكه قآن خبر داده؛ قوبیلای قآن چون آن حال را یقین دانست از لشکر فرو آمد و تعزیت داشت و به جهت آنکه او در ولایت ننگیاس بود و هولاگوخان به جانب مغرب و ولایات تارپک، و از ایشان تا تخته‌گاه مسافت دور. آریغ بوکا / چون خبر واقعه 389/ برادر شنید نظر او در تخت و پادشاهی افتاد و امرا و ملازمان نیز او را بر آن تحریض کردند تا با قوبیلای قآن یاعی شد؛ و تاریخ و حکایات آریغ بوکا و پسران مونغكه قساآن آسوتای و اورنگتاش اوغول و دیگر پسران و پسرزادگان تمامت داخل داستان قوبیلای قآن خواهد شد و آمدن، ان شاء الله العزیز.

چون تاریخ مونغكه قآن و احوال و حکایات زمان پادشاهی او تمام شد این زمان آغاز کنیم و تاریخ پادشاهان ختائی و ماچین و امرا و خلفا و سلاطین و ملوک و آتاپکان دیار ایران زمین و شام و روم و مصر و مغرب که معاصر او بوده‌اند از ابتدای قاقاییل سال خوک موافق سنه ثمان و آربعین و ستمائه تا غایت موغای پیل واقع در محرم سنه خمس و خمسین و ستمائه بر سبیل اجمال و اختصار بگوئیم، ان شاء الله تعالی و حده. 25

تاریخ پادشاهان خِتائی و ماچین و امرا و خلفا و سلاطین
و ملوک و آتابکان ایران زمین و دیار شام و روم و مصر و
مغرب که از ابتدای قافا ییل که سال خوک باشد موافق سنه
ثَمَان وَ اَرْبَعِینَ وَ سِتِّمِائَه [تا غایت موغا ییل سال مار
مطابق سنه خَمْسَ وَ خَمْسِینَ وَ سِتِّمِائَه] معاصر مُونگکه قاآن
بوده اند و نوادر حوادث که در این مدّت واقع شده برسییل
اجمال و اختصار

تاریخ پادشاهان خِتائی و ماچین که در این مدّت مذکور بوده اند
لیزُون: چهل و یک سال بعد هفت سال و پنج سال گذشته در
عهد اوگیتائی قاآن و کُیوکخان زمان فترت بود هشت سال... و ۱۰
الباقی هفده سال.

تاریخ امرا و خلفا و سلاطین و ملوک و آتابکان

تاریخ امرا

امیر اَرغُون [آقا] که حاکم بیشتر ممالک ایران زمین بود در
جمادی الاخر سنه تِسَع وَ اَرْبَعِینَ وَ سِتِّمِائَه بر عزم حضور به ۱۵

قورپلتائی متوجه حضرت مونغكه قآن شد، چون آنجا رسید،
 قورپلتائی کرده شهزادگان و امرا ترغامپشی کرده بودند و مونغكه
 قآن به ساختن مصالح ممالك مشغول گشته. دیگر روز وصول
 تگیشمپشی کرده غره محرم سنه خمسین و ستمائه، و احوال بی
 ضبطی ممالك ایران عرضه داشت و به سیوزغامپشی مخصوص
 گشت، و بعد از آنکه قلان اهالی این طرف هرسال بر [هر] متمولی
 هفت دینار و بر نازل حالی يك دینار مقرر [شده بود]، فرمودند
 که بغیر از آن هیچ مطالبه نرود. او را یزلیغ داده همان راه که
 داشت بدو توسامپشی رفت و مراجعت نمود؛ و صاحب دیوان به نام
 ۱۰ بهاءالدین [محمد] جوینی پدر علاءالدین صاحب دیوان بغداد و
 سراج الدین که از قبل نیگبئی بیتکچی بود بستد و جهت ایشان یزلیغ
 و پایزه گرفت و در سنه احدى و خمسین روانه گشتند.
 امیر ارغون چون به خراسان رسید و احکام را بشنوانید و
 یاساهای مونغكه قآن برسانید، خلیق شاد شدند، و فرمود که هیچ
 ۱۵ آفریده خلاف آن نکند و رعایا را زور نرسانند و کار ممالك ایران
 را راست گردانیده بر وفق فرمان / در صحبت نجم الدین گیلابادی
 از راه دربند قپچاق متوجه حضرت قآن شد، و شماره این ممالك
 کرده و اموال قراری مقرر گردانیده، بر قاعده اول متقلد امور
 مملکت بود تا زمان رسیدن [هولاکوخان].

390/

تاریخ خلفا در بغداد

۲۰

خلیفه الْمُستَتمِصُم بِاللَّهِ بود مردی عابد زاهد و هرگز از
 مسکرات تناول نکرده و دست به نامحرم نبرده. و در این سالها
 حسام الدین خلیل بن بدرین خورشید السلیوچی که از کبار اکراد بود

از طاعت خلفا بیرون رفت و به مُغولان پناه برده و پیش از آن در زی صوفیان بودی و خود را از مریدان سیدی احمد شمردی. در آن وقت با جمعی مُغولان کِنْگَچ کرده به خولنجان رفت از نواحی نجف و بر جماعتی از اتباع سلیمان‌شاه زد و قتل و غارت کرد، و از آنجا متوجّه قلعه و هار شد که از آن سلیمان‌شاه بود و در حصار ۵ گرفت.

سلیمان‌شاه خبر یافت و از خلیفه اجازت خواسته متوجّه آنجا شد تا دفع او کند. چون به خُلوان رسید، لشکری بی‌شمار بر وی جمع شدند و بر خلیل نیز جمعی از مسلمانان و مُغولان گرد گشته بودند، در موضعی که آن را سهر خوانند بهم رسیدند. سلیمان‌شاه ۱۰ کمین ساخته بود. چون جنگ گرم شد روی به هزیمت نهاد؛ و حسام‌الدین خلیل بر عقب او می‌رفت. چون از کمین‌گاه بگذشت بازگردید و لشکریان کمین بگشادند و ایشان را در میان گرفته بسیاری بکشتند، و خلیل را دستگیر کرده بکشت، و برادرش به کوهی پناه برده امان خواست و به زیر آمد. و سلیمان‌شاه دو قلعه ۱۵ از ولایت ایشان بستد: یکی قلعه شیگان که حصنی حصین است، و دیگر قلعه دِزبَز در میان شهر [شاپور] خواست.

و هم در این سالها جمعی از مُغولان قرب پانزده هزار سوار از همدان قصد حوالی بغداد کردند و فوجی قصد خانقین کردند و بر فوجی از اصحاب سلیمان‌شاه افتادند؛ و طایفه‌ای به طرف شهرزور ۲۰ رفتند. خلیفه فرمود تا شرف‌الدین اقبال شرابی و مجاهدالدین آیبک دواتدار صغیر و علاءالدین آل‌تُون تاش دواتدار کبیر با لشکری بزرگ از بندگان و اعراب بیرون رفتند و بر باروی بغداد منجنیقها نصب کردند. خبر رسید که مُغولان به قلعه رسیدند. سلیمان‌شاه و این گروه نوکران ترتیب جنگ کردند. مُغولان تا ۲۵

نزدیک جعفریه بیامدند و در شب آتشها برافروختند و بازگشتند.
ناگاه خبر رسید که مغولان دُجیل را قتل و غارت کردند. شرابی
با لشکری به جهت دفع ایشان برفت و مغولان بازگردیدند.

تاریخ سلاطین در روم

۵ عزالدین کیکاوس سلطان بود و برادرش علاءالدین مخالفت
کرده و به آنگوریه رفت و او را از آنجا بیاورد و به قلعه هشیار
محبوس گردانید هفت سال.

و در موصل

سلطان بدرالدین لؤلؤ در این سالها لشکری ترتیب کرد و از
۱۰ تاجالدین محمد بن صلابه زعیم اربیل مدد خواست، و او هزار
مرد بفرستاد؛ و بدرالدین روی به ماردین نهاد. و سلطان ماردین
نیز لشکری بیاورد و از حلب مدد خواست. چون بهم رسیدند میمنه
ماردینیان بشکست و لشکر موصل بر عقب ایشان برفتند و غنائم
یافتند. و پسر قیمری مقدم لشکر حلب بر قلب لشکر موصل زد و
۱۵ بشکست، و سلطان بدرالدین بگریخت و با ده نفر به موصل آمد؛
و خزانه او را غارت کردند و لشکریان گریخته بر عقب متعاقب
می آمدند.

و در مصر

۲۰ / ملك صالح نجم الدين ايوب بن الكامل سلطان بود و وفات 391/
یافت و امرا و اهل مصر پسر او ملك معظم تورانشاه که حاکم حصن
کیفا بود طلب داشتند. چون به شهر دمشق رسید بر آنجا مستولی

گشت؛ و از آنجا به مصر رفت و در سنه ثمان و اربعین و ستمائه سلطنت مصر بر او مقرر شد، و با لشکر فرنگ که بر دمیاط و حدود و حوالی مصر مستولی شده بودند مصاف داد و ایشان را بشکست، و قرب سی هزار فرنگ به قتل آمدند، و افریدس از ملوک ایشان با جمعی بی اندازه اسیر گشتند و دمیاط مستخلص ۵ شد.

و بعد از آن ترکان بحری بر قتل سلطان متفق و هم سوگند شدند؛ و آیهک ترکمانی که مقدم امرا بود بر خوان به خدمت سلطان حاضر گشت و در اثنای سخنی که عرضه می داشت سلطان با وی سخت گفت. آیهک برخاست و شمشیر بکشید و بر سلطان زد. او ۱۰ به دست دفع کرد اما جراحاتی سخت به وی رسید و در خانه چوبین گریخت. ترکان با آیهک گفتند کاری که آغاز کردی تمام کن. نفاطی را بیاوردند تا قاروره نفت در آن خانه انداخت. آتش درگرفت و سلطان در بام رفت. آیهک تیری بر وی زد. سلطان خود را در دریا انداخت؛ و بر ساحل بر عقب او برفتند و بگرفتند و به ۱۵ لگد هلاک گردانیدند و در دریا انداختند. و اسیران فرنگ چون از آن حال خبر یافتند بندها از پای بشکستند و دست به قتل مسلمانان بردند. نوکران ترکمانی درآمدند و ایشان را در حلقه گرفته دست با شمشیر بردند و سیزده هزار فرنگ را به یک لحظه بکشتند؛ و عرب با خانه های خود رفتند و اکراد با قاهره گشتند و اترک در ۲۰ منصوریه بماندند؛ و دمیاط را بکلی از دست فرنگ مستخلص گردانیده با تصرف گرفتند و بر افریدیس دوست هزار دینار مقرر کردند، و برادر و پسر و جمعی خویشان را به گرو رها کرده یکی از مسلمانان را با خود ببرد تا وجوه به وی تسلیم کنند. و در سنه اثنین و خمسین و ستمائه آیهک ترکمانی بر مصر

مستولی شد، و از فرزندان ملك كامل كسى نمانده بود و امير
اَقْطَاىِ جامه‌دار را در قلعه ناگهانى بكشت و فرمود تا خطبه و سكه
به نام او كردند و بر قاعده سلاطين بر تخت نشست.

و در كرمان

۵ سلطان ركن‌الدّين بود در سنه خَمْسِيْنَ وَ سِتِّمِائِه قطب‌الدّين از
بندگى حضرت بيسامد. [فى الوقت] ركن‌الدّين بگريخت و به
دارالخلافه استيمان نمود. از بيم مَغوْل او را راه ندادند. از آنجا
متوجّه حضرت گشت. قطب‌الدّين بر عقب او برقت و به يَارْغُو
درآمدند؛ و ركن‌الدّين را بعد از ثبوت گناه به دست قطب‌الدّين
۱۰ دادند تا او را هلاك گردانيد و سلطنت كرمان او را مسلم گشت.
والسّلام.

تاريخ ملوك و اتابكان

در مازندران...

و در مغرب...

و در ديار بكر...

و در فارس [مظفر الدين ابوبكر بود.] و در سيستان...

۱۵

قسم سوم از داستان مُونگکه‌قاآن

در سیر و اخلاق پسندیده او و بیلگه‌ها و مثلها و حکمهای نیکو که گفته و فرموده و حکایات و حوادث که در عهد او واقع گشته از آنچه در دو قسم سابق داخل نگشته و متفرق

از هر کتاب و هر کس معلوم شده

۵

[نبذی از مکارم ذات و محاسن افعال و اخلاق مُونگکه‌قاآن در خلال حکایات بر سبیل اجمال تقریر رفته و به تفصیل این مختصر وفا نکند اما تأکید را يك حکایت که مستجمع داد و جود است اثبات می‌رود تا جهانیان را معلوم و محقق گردد که این تقریر از سمت تکلف منزّه است و از وصیتِ تصلّف مبرا. و آن حکایت چنان است ۱۰ که چون تجّار از اقطار به خدمت گُیوک‌خان ابتدار نموده بودند و سوداهای گرانمایه کرده؛ و چون گُیوک‌خان امتدادی نیافت، اکثر آن قاصر گشته بود و بدان جماعت نرسیده، و بعد از حالت او با خاتون و پسران و برادرزادگان سوداها زیادت از آنچه در عهد او می‌کردند و هم بر آن قاعده برات بر ممالك نوشته. و چون حال آن ۱۵ جماعت تغییر پذیرفت و کار از دست ایشان به‌در رفت، تجّار بعضی آن بودند که از حوالات نبشته عشری نیافته بودند و بعضی خود به موضع حواله نرسیده؛ و جماعتی آنکه قماش تسلیم کرده بودند و بها معین نشده و دیگری برات نگرفته.

چون به مبارکی مُونگکه‌قاآن بر تخت سلطنت بنشست آن طایفه ۲۰ معاملان بر سبیل امتحان میان رجاء به معدلت او و یأس از آنچه التماس وجوه این معامله است به خدمت او آمدند و حالت خود به سمع مبارک رسانیدند. هرچند تمامت کُفاتِ حضرت و ارکان دولت از راه آنکه وجه این معامله از خزانه پادشاه واجب نیست که

بدهند و هیچ آفریده را مجال اعتراض نباشد، پادشاه جناح مکرمت
 بر تمامت ایشان مبسوط گردانید و مثال فرمود تا تمامت آن را از
 وجوه ممالك او اطلاق کردند، زیادت از پانصد هزار بالش نقره
 برآمد که اگر احتیاس کردی هیچ کس را بر آن اعتراض نبودی؛ و
 ۵ این نموداری است از عادت و اخلاق پادشاهانۀ او که بر امور دیگر
 استدلال می توان گرفت؛ والسلام.]